

نویسنده: نوام چامسکی (Noam Chomsky).

منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز «9-5-2016».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

## که بر جهان حکومت ویا فرما نروایی میکند؟ اقتدار و عظمت امریکا تحت اعتراض و چالش است .

**Who Rules the World? American power under the challenge**

**شناخت استادانه از انسان (قسمت اول)**

**Masters of Mankind (1)**

این قسمت اول از دو قسمت کتاب جدید نوام چامسکی تحت عنوان

«که بر جهان حکومت میکند» برگزیده شده است و قسمت دوم آن

صبح روز چهارشنبه به نشر خواهد رسید.

{This piece, the first two parts, is excerpted from Noam Chomsky new book "Who Rules the World (Metropolitan Books), part (2) will be posted on Tuesday morning}

هنگامیکه ما می پرسیم که «چه کسی بر جهان حکومت میکند؟» در پاسخ آن معمولاً میثاق و قرارداد ستاندارد شده و پذیرفته شده بخاطر ما می آید مبنی بر اینکه با زیگران اصلی امور و مسایل بین المللی و جهانی دولت ها و درجه نخست قدرت های بزرگ هستند که نقش بازی میکنند و ما در عین حال چنین می اندیشیم که این دول بادر نظر داشت روابطی که بین هم دارند باهم یکجا در همه امور و موارد تصمیم مشترک میگیرند که البته اشتباه و یا غلط هم نباید باشد. ولی با آنهم در این ارتباط ما باید دقیقاً به خاطر داشته باشیم که این سطح از انتزاع نیز میتواند گمراه کننده باشد.

در اینجا جای هیچ شک و شبیه نیست از اینکه دولت ها خود دارای ساختار و تشکیلات داخلی مغلق و پیچیده میباشند- انتخاب و تصمیمگیری زعامت رهبری سیاسی به شدت تحت نفوذ قدرت فشرده داخلی قرار میگیرد و مردم عامه به حاشیه رانده میشوند. که همچو اتفاقات حتی در پیشرفته ترین جوامع دموکراتیک نیز اتفاق می افتد آنچنانکه برای اکثر دیگران اشکار و هویدا است ولی آنچه را که باید خاطر نشان ساخت اینست که ما نمیتوانیم درک واقع بینانه از آنها بیکه بر جهان فرما نروایی می نمایند واز «کارشناسی ارشد از انسان» طفره میروند ویا از آن چشم پوشی مینمایند داشته باشیم. آنچنانیکه «آدم سمت» اقتصاد دان انگلیس در عصر و زمان خود از تجاران - صاحبان تولید و مانوفکتورها در انگلستان از موسسات مالی بزرگ از شرکت های چند ملیتی از خرده

فروشان واز نظیر آنها نام میبرد و به نفع و حمایت این ثروت مندان دکتربین بنام (ماکسیم ننگین) را تحت این شعار «همه چیز برای ثروتمندان و هیچ چیز برای دیگران» ارزانی میدارد امروز هستند کسانی که با علاقمندی کامل این نظریه تاسف آور و ننگین آدم اسمت یا دکتربین طرح شده اورا بمثا به جنگ تلخ طبقاتی یک جا نبه که کاملاً به ضرر مردم کشور میزبان جهان میباشد دنبال می نمایند.

در امر نظم جهانی معاصر نهادهای از ماهران حفظ قدرت عظیم نه تنها در عرضه بین المللی بلکه همچنان در داخل خود دولت ها بخاطر حفظ قدرت و جلب پشتیبانی اقتصادی با طیف گسترده تر آن از وسایل و افزار متعدد استفاده بعمل می آورند. وقتی که ما نقش «کارشناسی ارشد از انسان» را بخاطر می آوریم آنوقت است که ما به چنین اولویت بخشی سیاست دولت لحظه ای بعنوان شریک ترانس پاسیفیک (شرکت ترانس پاسیفیک «TPP» یک پیمان سرمایه گذاری و مقررات گذاری منطقه ای پیشنهادی است که تا سال «2014» دوازده کشور در سراسر منطقه آسیا - اوقیانوس در مذاکرات «TPP» شرکت کردند - از ویکی پدیا.) بر میگردیم که یکی از توافقات غلط و نادرست حق سرمایه گذاری «توافقتنامه تجارت آزاد» بود که بعداً در تبلیغات و در تبصره ها ماهیت آن روشن گردید. چونکه شرکای این نهاد سرمایه گذاری جدا از مشوره صدها نفر از وکلای شرکت ها و نوشته های لابی ها که دارای محتویات حیاتی بوده بشکل پنهانی با هم به مذاکره پرداختند و تمایل آنها بیشتر بر وفق سبک ستالینی با آهنگ «هرچه سریعتر» چنان طراحی شده بود که از بحث و گفتگو پیرامون موضوع جلوگیری بعمل آید و تنها جای گفتن «بلی ونه» باقی بماند گرچه طراحان این موضوع بطور منظم بیرون تشوش و تعجب کارشان را بهتر انجام دادند ولی مردم تا حد ممکن عواقب آنرا طور اتفاقی پیشبینی نمودند.

**ابرقدرت دومی:** ثروت و قدرت متمرکز به تاسی از برنامه های نیولیبرالی نسل گذشته در دست بسیار کمتر از صاحبان سرمایه با تضعیف و رو به کاهش عملکرد دموکراسی قرار گرفت - که این عمل آنها موجب بروز مخالفت های چشمگیر نه تنها در امریکای لاتین گردید بلکه دامنه ای این اختلافات در محراق و مرکز قدرت جهانی نیز گسترش یافت اتحادیه اروپا (EU) که بعد از جنگ دوم جهانی پا بعرصه وجود گذاشت یکی از برجسته ترین ویکی از امیدوار کننده ترین اتحادیه در حال توسعه و تحول شمرده میشد ولی با تاسف به دلیل پیروی و تعقیب از سیاست های خشن و سیاست های ریاضت اقتصادی نیولیبرال هادر دوران رکود متزلزل گردید تا جاییکه حتی اقتصاد دانان صندوق وجهی بین المللی پول (نه فعالین سیاسی صندوق بین المللی پول) نیز به این باور شدند که با همچو اقدامات دموکراسی کاملاً تضعیف گردیده و اتخاذ هر نوع تصمیمگیری به بروکراسی بروکسل موکول شده است و سایه تمام اقدامات خود را بر بانک های شمال

گذاشته اند.

از جانب دیگر احزاب عمده اصلی با گذشت زمان سریعاً اعضای خود را به سمت راست و چپ ازدست می‌دهند چنانچه مدیر اجرایی گروه تحقیقاتی مستقر در پاریس (EuropaNova) نسبت سرخوردگی و تشویش وبی میلی بطور کلی به خلق و خوی ناتوانی جنسی عصبانی به نسبت ازدست دادن قدرت واقعی خویش که رویدادها را تاحدی زیادی از رهبران و پیشوایان سیاسی ملی تا تغییر دادن با زار شکل و شمایل میداد مبتلا گردیده و از سوی دیگر نهادها و انجمن‌های اتحادیوی و شرکت‌های اروپایی که در انطباق کامل با آموزه‌های نیولیبرالی محصولات و فرایندهای بسیار شبیه و همسان با ایالات متحده امریکادارد نه تنها که موجب نگرانی برای خودکشور گردیده بلکه مایه نگرانی آنها مبنی بر قدرت ایالات متحده امریکا در جهان شده است یکی دیگر از جنبه‌های بسیار مهم از قرارداد ستانداردهما نا افزایش ربه تزايد مخالفت هاراعلیه نیولیبرال‌ها را میتوان مشاهده کرد و از آن جمله یکی هم جدایی عامه مردم به نسبت نه پذیرفتن نقش و اجراءات مصوبات است و مردم بجای شرکت کننده در امر تحقق این مصوبات که توسط طراحان و نظریه پردازان لیبرال دموکرات‌ها پیشکش شده است موقف تماشاگران را بخود گرفته اند و چنین نافرمانی و سرکشی از آن سبب نگران کننده است که همواره در بین طبقات مسلط گردیده است. اگر بتاریخ گذشته ای ایالات متحده امریکا نظر انداخته شود درمی یابیم که «جورج واشنگتن» چنین می پنداشت و آن اینکه آن مردمان عادی که خود را به شکل و شمایل شبهه نظامیان جا میزنند طی صدور یک فرمان آنها را مردم ناسپاس و بسیار کثیف و بد ذات و به یک نوع غیر قابل توصیف از حماقت درکلاس‌های پایین تر توصیف نموده بود.

اگر به بررسی آگاهانه و ماهرانه ای ویلیام پولک (William Polk) در ارتباط شورشها به سیاست‌های خشونت آمیز (شورشیان امریکایی) در افغانستان و در عراق معاصر نظر بیاندازیم در خواهیم یافت که ویلیام پولک از بررسی خود چنین نتیجه بدست می آورد و آن اینکه ژنرال واشنگتن بسیار مشتاق آن بود که مبارزان را (اوبه مبارزین به نظر تحقیر آمیز می نگریست) به حاشیه براند و او با این عمل خود نزدیک بود که انقلاب را از دست بدهد و شاید که او منتظر پاداش عمل انجام شده ای خود بوده باشد و تا آنوقت فرانسه بخاطر نجات (انقلاب) بشکل کتلوی مداخله نه نمود چونکه چریک‌ها در دفاع از انقلاب کمر همت بستند یعنی آن چریک‌ها که ما اکنون آنها را تروریست می نامیم حالانکه ارتش واشنگتن به سبک ارتش بریتانیا وقتاً فوقتاً در میدان مبارزه شکست خورده اند و جنگ‌ها را یکی پی دیگر بیدون فتح و ظفر ازدست داده اند.

یکی از ویژگیهای مشترک شورش و ترمرد موفقانه ای را که آقای پولک (Polk) در هنگام بررسی‌های خود ثبت نموده است حمایت یکبارعامه مردم بعد از نیل

به پیروزی سرکوب رهبری مردم کثیف و افراد تند و تیز که در واقع با بکارگیری تکنیک های چریکی و ترور و آنهم بخاطر آنکه مبادا امتیاز طبقاتی شان معروض به چالش شود موفقیت نصیب آنها شده است - خنجران و افراد محقر این طبقه پا بین و پست در طول سالها به اشکال و چهره های گوناگون چهره بدل مینمایند که میتوان نمونه ای از همچو چهره بدل شدن های محقر را در این اواخر پاسخ برای انفعال و اطاعت (اعتدال دردموکراسی) توسط انترناسیونالیست های لیبرال در واکنش به اثرات و نفوذ خطرناک از جنبشهای مردمی طی سال (۱۹۶۰) بخاطر آوریم .

مطلب قابل توجه اینکه گاهی اوقات دولت ها دنباله رو افکار عامه میگردند یعنی که با کاستن و نادیده گرفتن خشم زیاد قدرت مرکزی خود راه دنباله روی به افکار عامه را برمیگزینند. یک مورد از همچو دنباله روی در امتیک در سال «2003» بود زمانی که دولت بوش از ترکیه خواست که به صف متجا وزین علیه عراق بپیوندد که در پاسخ به این تقاضای اداره بوش (95) فیصد مردم ترک جواب رد دادند و این عمل و خواست و اشنگتن را شگفت انگیز و ترسناک خواندند که دولت ترکیه نیز با رعایت اصل دنباله روی به افکار عامه ترکیه، خواست امریکا را رد نمود که با نه پیوستن ترکیه در صف متجا وزین بر عراق - دولت ترکیه از سوی ایالات متحده امریکا به تلخی و تندوی مورد نکوهش و محکومیت قرار گرفت - معاون وزیر دفاع ایالات متحده امریکا پل ولفویتز (Paul Wolfowitz) طی یک صحبت مطبوعاتی خود دولت ترکیه و نیروی های نظامی آن کشور را (ایدالیست های ارشد) نامید و مقامات ترکیه را به نسبت سرکشی از تقاضای و اشنگتن سرزنش و نکوهش نموده از مقامات ترکیه بیدرنگ خواست تا هرچه زودتر از مقامات ذیصلاح امریکا پوزش و معذرت بخواهند. آقای پاول (paul) در ادامه صحبت خود می افزاید که «ارزومندی ما برای ایجاد دموکراسی» بیرون مزاحمت و شماری از افسانه های دیگر بی حد و حصر ما را و امیدارد که از این حسن نظر رییس جمهور «بوش» بخاطر ترویج هرچه گسترده تر دموکراسی در تبصره های خود از او با احترام و قدردانی یاد نمایم و یا بعضی اوقات قدرت های بیرونی او را بخاطر ساده لوحی اندیشوی اش مورد انتقاد قرار میدهند حالآنکه رییس جمهور «بوش» عطش فراوان به ترویج و گسترش دموکراسی داشته و با در نظر داشت همین اصل از تمام کسان و یا از دولتهای که خواهان تقویه دموکراسی اند از آنها همچو خواسته ها و تقاضا ها را بعمل می آورد.

موضوع با اهمیت اینکه مردم ترکیه تنها مردمی نبودند که مخالف تجا و زایالات متحده امریکا و بریتانیا بالای عراق بودند بلکه مردم سراسر جهان مخالفت خود را علیه تجاوز ایالات متحده امریکا و بریتانیا بر عراق طی تظاهرات وسیع ابراز نمودند و حسب داده ها و ارقام درست داشته ده فیصد مردم جهان این آرزو و خواست و اشنگتن را بخاطر تجاوز بالای عراق حمایت و پشتیبانی نه نمودند و در هر گوشه و کنار جهان به شمول مردم

امریکا به تظاهرات تاریخی پرداختند و مانع تجاوز این قدرت های متجاوز بالای عراق شد. البته که این اولین بار است که همچو تظاهرات وسیع از نظر تاریخی با وجودیکه قبلاً بشکل رسمی بعضاً تظاهرات صورت گرفته بود برآه می افتد - **پا تریک تایلور (Patric Tyler)** روزنامه نگار نیویارک تا یمز در صفحه اول این روزنامه پرتیراژ چین **گذارش داد : چین فکر میشود که در اینجا در سیاره ما دو ابر قدرت وجود دارد یکی ایالات متحده آمریکا و آن دیگری افکار عمومی جهان .**

اعتراض بی سابقه ای در ایالات متحده آمریکا مظهر مخالفت با پرخاشگری است که چند دهه پیش از آن در محکوم کردن جنگ و تجاوز ایالات متحده در هندو چین آغاز شده بود و این خود رسیدن به یک مقیاس است که جدآقابل توجه و عاری از تاثیر گذاری نمیباشد حتی اگر زیاد ناوقت هم شده باشد . در سال (1967) زمانیکه جنبش ضد جنگ به یک نیروی قابل توجه تبدیل شد - مورخ و آگاه نظامی ایالات متحده آمریکا در جنگ ویتنام آقای برنارد فال (Bernard Fall) به مقامات بلند بالا هشدار داد که « ویتنام به عنوان یک نهاد فرهنگی و تاریخی .. مواجهه به خطر و انقراض است و آن اینکه در واقعیت هیچ محل و حومه ای در جهان نیست که تحت همچو ضربات بزرگترین ماشین نظامی تا به حال قرار گرفته باشد. » .

بدون تردید و شبیه جنبش ضد جنگ اکنون به یک نیروی مستحکم و استوار تبدیل شده است که نمیتوان آنرا نادیده گرفت، و به این خاطر نمیتوان از آن چشم پوشی کرد و آن اینکه وقتی رونالد ریگان (Ronald Reagan) بر آریکه قدرت در مقام ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا تکیه زد خواست که طبق اجندای برنامه های تدوین شده ای خویش قصد حمله و تجاوز را در امریکای مرکزی بنماید ، ادرآه او با تقلید از سیاست جنگ طلبانه جان اف کیندی (John F. Kennedy) که «20» سال قبل جنگ علیه ویتنام جنوبی را برآه انداخت بودند توانست اقدامات از قبل طرح شده ای خود را بسرساند و ناگذیراً به نسبت اعتراضات فزاینده مردم عامه جهان از عزم خود صرف نظر نمود و مجبور به عقب نشینی شد . اعتراضاتی که در اوایل (1960) به نسبت شدت جنگ گسترش یافت که قربانان جنگ تا هنوز دارند که بهبود یا بند - اما قابل تذکر اینست که در ویتنام جنوبی و بعداً در سراسر هندوچین چه اتفاق افتاد - اتفاق این بود که ابر قدرت دومی (نیروی افکار عامه جهان) موانعی اش را خیلی بعد در جنگ تحمیلی غیرقابل مقایسه برآه انداخت .

معمولاً در بعضی از حلقات گفته میشود که مخالفت های عامه مردم در حمله علیه عراق کدام اثربخشی قابل ملاحظه نداشت که به نظر من همچو اظهار نظرها کاملاً نادرست و بی بنیاد میباشد چونکه این حمله از هر نقطه نظر بقدر کافی وحشتناک و فاجعه بار بود - در این رابطه باید گفت که **دیگ چینی (Dick Cheney)** معاون رییس جمهور رامسفلد

(Rumsfeld) وزیر دفاع و دیگر اراکین و مقامات بلند پایه ای اداره بوش حتی به ارتباط اقدامات روسای جمهور قبلی ایالات متحده امریکاهریک جان اف کندی و لیندون جان سن (Lyndon Johnson) که (40) سال قبل بدون کدام دغدغه و اعتراض پروگرامهای جنگ طلبانه شان را تصویب و بکار انداختند تا مل بنمایند و یا بالای آن بیا نندیشند .

**قدرت غرب در تحت فشار** بیشتر بعید به نظر می آید که گفته شود عوامل چندی که در تعیین سیاست دول زیدخل اند با در نظر داشت آنچه که ما میثاق ستاندارد را در نظر داشته باشیم مبنی بر اینکه دولت ها اند که بازیگران اصلی در مسایل بین المللی اند، آنرا به یکطرف کنار و یا به حاشه بگذاریم - پس در اینصورت ناگزیراً با هشد ارهای کوچک ولی با اهمیت رو برو خواهیم شد ، لذا قبل از همه به ما اجازه دهید تا میثاق و کنوانسیون را بعنوان حداقل تقرب نخست به واقیعت در نظر گیریم و بعداً طرح این سوال را در میان گذاریم که چه کسی متصدی رهبری قوانین حاکم بر جهان است و یا اینکه بر جهان حکمروایی مینماید که به نسبت رشد « چین » و مسابقه مبنی به رویا روی و چالش چین به ایالات متحده امریکا این مدعی (نظم نوین جهانی) را نگران ساخته و یا موجبات نگرانی این ابر قدرت را به نسبت جنگ سرد نهفته در اروپای شرقی، جنگ جهانی علیه تروریسم هژمونی و زوال امریکا و بسا ملاحظات همسان دیگر با طیف وسیعی که ممکن رخ دهد انرا فراهم ساخته است .

خلاصه چالشها و مسابقات رویا روی به مقابل قدرت غرب در یک چهار چوب متعارف توسط گیدون راخمن (Gideon Rachman) مقاله نویس ارشد فایننشیل تایمس لندن (Financial Times) در آغاز سال (2016) گذارش داده شد . اوکار خود را با یک مرور از تصویر نظم جهانی غرب این طور آغاز کرد :- از زمان پایان جنگ سرد - قدرت قریب به اتفاق از ارتش ایالات متحده امریکا بعنوان واقیعت انکار ناپذیر مرکزی در سیاست بین المللی یعنی قدرت بویژه در سه منطقه مهم **1- در شرق آسیا** که در آن نیروی دریایی ایالات متحده امریکا به کارگماریده شده است که اوقیانوس آرام را بعنوان یک « دریاچه امریکایی » مبدل ساخته است **2- اروپا** که در آن ناتو یعنی به معنی (نایب) ایالات متحده امریکا میباشد که کشورهای عضو اروپایی پیمان ناتو با این تعهد که نا تواز تمامیت ارضی آنها پاسبانی مینماید سه بر چهار مصارف مالی این پیمان را فراهم میسازند .

**3- شرق میانه** - که در آنجا غول نیروهای دریایی و پایگاه نیروی هوایی ایالات متحده امریکا بخاطر اطمینان بخشی به دوستان اش در آن منطقه و بخاطر ترساندن دشمنان آنها مستقر گردیده است .

رخمان (Rachman) در ادامه گذارش خود یاد آور میشود که همین حالا امنیت نظم نوین جهانی در هر سه منطقه به نسبت مداخله روسیه در اکرین و سوریه و بادر نظر داشت رقابت سالم واشکا را استفاده از آب که « چین » دریاهای نزدیک اش را از « دریاچه

امریکا» برگردانیده است امنیت تحت چالش قرار گرفته است - سوال اساسی در اینجا اینست که آیا ایالات متحده امریکا این را میپذیرد که یک قدرت بزرگ دیگر جهانی بعضی از محلات همسایه نشین خود را در مناطق متذکره فوق در تحت نفوذ قرار دهد؟

رخمان (Rachman) بادر نظر داشت بعضی دلایل چنین می اندیشد که باید روی هم رفته برای اشاعه قدرت اقتصادی در سراسر جهان یک احساس ساده مشترک بوجود آید تا این اطمینان حاصل شود که باید جهان را از دیدگاه های متفاوت نظاره کرد پس در این صورت اجازه دهید که این سه منطقه که از اهمیت بویژه ای برخوردار است با یک اطمینان جدی در نظر داشته باشیم .

**چالش امروز در شرق آسیا:** آغاز از «دریاچه امریکا» ممکن باعث تعجب و شگفتی بعضیها به ارتباط گذارش شده باشد و آن اینکه در وسط دسامبر سال (2015) هواپیمایی بمب افکن (B52) امریکا که بشکل معمول بالای دریای جنوب چین به تمرینات میپرداخت ناگهان بصورت ناخواسته تادومایل بالای یک جزیره مصنوعی ساخت چین پرواز نمود که به ارتباط این پرواز ناخواسته ویا آشتباه آمیز هوا پیمای امریکایی یک افسر ارشد از وزارت دفاع چین گفت ( تشدید یک موضوع شدیداً قابل تفرقه بین و اشنگتن وپکن» آنهایکه با پیشینه وسوابق تیره و تار (70)ساله ءعصر سلاحهای هستوی آشنایی دارند باید آگاه باشند که همچو تصادم و رخداد مدعش و پرمخاطره بلاخره ممکن است که باعث اشتعال جنگ هستوی گردد ، اما یک چیزیکه نیاز آن دیده نمیشود که چین را تحریک نمود تا به اقدامات تهاجمی در حوزه دریای جنوب چین دست زند اینست که این رخداد در بگریزنده بکاربرد توان تهاجمی اتمی چین در حوزه ای کاربین (Caribbean) ویا درماغه ای کالیفورنیا جای که چین باید قصد ایجاد یک «دریاچه چینی» را در سر بپروراند نمیباشد که این خود مایه خوشبختی جهان است .

رهبران چین بخوبی این را میدانند که مسیرهای تجارت دریایی کشورشان بواسطه قدرت های متخاصم از جاپان از راه تنگنای مالاکا (Malacca Straits) و فراتر از آن با حمایت قریب به اتفاق نیروی نظامی ایالات متحده امریکا محصور شده است بناً بادر نظر داشت همین محدودیت ، چین ناگذیراً به گسترش و راهیابی به سمت غرب با سرمایه گذاری های هرچه گسترده تر و حرکت دقیق بسوی یکپارچه سازی منطقه دست بکارشد - باید خاطر نشان ساخت که این خود یک بخشی از این تحولات ویا یک بخشی از اقدامات چین بخاطر تحقق برنامه ای راهیابی اش بطرف غرب مطابق به اجندای سازمان همکاری شانگهای (Shanghai Cooperation Organization) نیز میباشد سازمانیکه اعضای آن مشتمل بر کشورهای آسیای مرکزی ، روسیه و به زودی هند وپاکستان با ایران یکجا که اکنون به صفت اعضای ناظر اند عضویت دایمی این سازمان را بدست خواهند آورد و در عین زمان چین همچنان در صدد بستن تمام پایگاه های نظامی

در منطقه نیز می‌باشد و ضیعتی که توسط ایالات متحده امریکا رد شد - چین در حال حاضر در حال ساخت یک نسخه مدرن از جاده ابریشم قدیمی نه تنها با هدف یکپارچه سازی کشورهای شامل این منطقه است که آن را در تحت نفوذ خود داشته باشد بلکه می‌خواهد به اروپا و مناطق تولید نفت خاور میانه خود را برساند لذا با در نظر داشت این اصل است که چین مبالغ هنگفتی را بمنظور ادغام و ایجاد و تقویه آسیای مرکزی غنی از انرژی توام با رونق بخشی با سیستم های تجاری و تمدید خطوط راه آهن با سرعت هر چه گسترده تر و خطوط لوله گاز و نفت سرمایه گذاری مینماید .

یکی از عنصر مهم این برنامه بزرگ راه (شاهراه) کشودن راه از بین برخی بلندترین کوه های دنیا به بندر چینی توسعه یافته جدید گوادر در پاکستان اینست که محموله های نفتی چین از تداخل ناخواسته ایالات متحده امریکا محفوظ بماند - این برنامه همچنین ممکن است به چین و پاکستان این نوید را بدهد که پاکستان را بطرف هر چه صنعتی تر شدن ترغیب نماید تا جایکه در آینده های نه چندان دور نیاز به کمک های گسترده نظامی ایالات متحده امریکا را نداشته و نیز برای پاکستان انگیزه ای را خلق کند که علیه تروریزم داخلی اقدام شود و آنها را سرکوب نماید ، تروریست های را که در غرب چین در ایالت سین کیانگ چین همین اکنون معضله ای را خلق نموده اند در عین زمان بندر گوادر در پاکستان برای چین شبهه به رشته ای مروارید میا شد که ممکن در آینده ها چین بتواند مقاصد تجاری و نظامی خود را بیرون دغدغه در اوقیانوس هند سروصورت دهد و از این طریق بتواند روزی در خلیج پارس برای نخستین بار در عصر مدرن راه یابد . تمام این حرکات قریب به اتفاق منوط به توافق منوط به توان نظامی و اشنگتن باقی خواهد ماند که با اقدامات جنگ هستوی، جنگی که باعث نابودی خود امریکا نیز خواهد گردید مدت کوتاه را دربر خواهد گرفت یا به عباره دیگر که اگر امریکا دست به جنگ هستوی زند نه تنها که مانع این حرکت ها و اقدامات متذکره در مدت کوتاه خواهد گردید بلکه خود را نیز از بین خواهد برد .

مورد دیگر قابل بحث اینکه چین در سال (2015) با سهامدار اصلی دست به اعمار وزیر ساخت بانک سرمایه گذاری آسیایی ( Asian Infrastructure Investment Bank ) زد که در ماه جون در هنگام گشایش این بانک پنجاه و شش کشور به شمول کشورهای متحد ایالات متحده امریکا اعم از استرالیا - بریتانیا و دیگران با سرپیچی و تمرد از خواست امریکا اشتراک نمودند تنها نمایندگان رسمی ایالات متحده امریکا و چاپان در این گردهمایی حضور نداشتند . بعضی از ناظران و آگاهان سیاسی به این باور و عقیده اند که این بانک آسیای نو تشکیل در رقابت به نهاد بریتون «Bretton Woods» { صندوق بین المللی پول و بانک جهانی } که در آن ایالات متحده امریکا حق ویتو دارد ایجاد گردیده است و در پهلوی آن شاید که در آینده های نه چندان دور سازمان همکاری



های شانگهای در مقابل نا تو به رقابت بپردازد .

**چالش امروز در شرق اروپا:** عطف توجه به منطقه دوم یعنی به شرق اروپا و زایش بحران در مرز بین روسیه و « نا تو» موضوع کوچک نباید باشد که به آن توجه صورت نگیرد، ریچارد ساکوا (Richard Sakwa) در یک مطالعه ای پژوهشی روشن و عادلانه ای خود از منطقه و بویژه در خط مقدم آن از اوکراین و بحران آن که در مرز آن بوجود آورده شده **چنین نوشت:** همه موجه ها ویا توجیها ت که در جنگ بین روسیه و جورجیا در ماه اگست سال (2008) رخدادویا بوقوع پیوست برای بار اول تاثیرات خود را بر پروگرام گسترش «پیمان ناتو» گذاشت یعنی که **نا تو** نتوانست که برنامه توسعه جویی خود را تحقق بخشد یا به عباره دیگر این جنگ روسیه و جورجیا به بار اول مانع توسعه حضور **ناتو** در منطقه گردید و بعداً به بار دوم بحران سال (2014) اکراین مانع توسعه جویی **ناتو** شد. ولی این روشن نیست که آیا بشریت به بار سوم ویا در سومین بار توسعه طلبی **ناتو** زنده خواهند ماند ویا چطور؟

در غرب چنین می اندیشند ویا می پندارند که توسعه وگسترش دامنه فعالیت **نا تو** در منطقه خوش خیم و بی خطر است . جای هیچ تعجب نیست از اینکه روسیه همراه با بسیاری از کشورهای جنوب و بابرخی از افراد برجسته در غرب یک نظر متفاوت دارد . جورج کنان (George Kennan) در اوایل توسعه طلبی وگسترش دامنه حضور **ناتو** در منطقه هشدار داد و به دولت مردان ارشد امریکایی در یک نامه سرکشاده خود نوشت: که این عمل یعنی گسترش و توسعه **ناتو** در منطقه نه تنها که یک «اشتباه غم انگیز» پنداشته میشود بلکه یک «خطای سیاسی با ابعاد تاریخی» آن خواهد بود .

بحران کنونی ریشه های خود را در سال (1991) با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به آب داد- در اینجا دو سند چشم انداز متضاد از یک سیستم امنیتی جدید و اقتصاد سیاسی در اورآسیا (Eurasia) جلب توجه مینماید به گفته ای ساکوا (Sawkwa) یکی از این چشم انداز «توسعه اروپا» در قلب اروپا توسط اتحادیه اروپا بطور فزاینده توام با امنیت اروپا و اقیانوس اطلس و جامعه سیاسی متناظر در اروپای هرچه گسترده و درسوی دیگر ایده «اروپای بزرگ» یعنی چشم انداز دوم از یک قاره اروپای وسعت یابنده ویا گسترش داده شده از لیسبون (lisbon) تا ولادی وستک (Vladivostok) که دارای مراکز متعدد از جمله بروکسل (Brussels) مسکو (Moscow) و انکارا (Ankara) باشد اما با داشتن یک هدف مشترک و آنهم غلبه بر ستوه که بطور سنتی در این قاره آورده شده است یعنی مبارزه مشترک علیه این بیماری طاعونی آورده شده در این قاره .

اراده میخایل گرباچف (Mikhail Gorbachev) رهبر اتحاد جماهیر شوروی مدافع اصلی وحدت اروپای بزرگ که در همخوانی با مفهوم وریشه ای اروپای **گلیسم** (جنبش سیاسی فرانسوی در هنگام جنگ دوم جهانی به سرکردگی جنرال دوگول) بوده بهر حال

روسیه در تحت اصلاحات و ریفورم های بازار ویرانگر در سال (1990) سقوط کرد . چشم انداز کم رنگ دیگر، و آنهم به عنوان آغاز مجدد بهبودی روسیه و بخاطر دنبال یک جایگاه در صحنه ای جهانی برای روسیه در تحت نظر ولادیمیر پوتین در همراهی با همکار نزدیک اش **دیمیتری مد ودف** (Dmitry Medvedev) رامیتوان در اینجا خاطر نشان ساخت که آنها بصورت پیگیر بخاطر اتحاد جیوپولیتیک (اروپای بزرگ) از **لیسبون** تا شهر **ولادی وستک** از همه طرفها برای ایجاد همکاری ستراتیژیک واقعی دعوت بعمل آورده اند .

آنطوریکه **ساکوا** مینویسد این طرح **اقای ولادیمیر پوتین** و همکار نزدیک اش **مد ودف** با «استقبال مودبا نه تحقیر آمیز» مواجهه شد که **اقای «ساکو»** در این مورد چنین می افزاید و آن اینکه این طرح توسط بعضی از حلقات سیاسی مغرض چنین پنداشته شد که این طرح بجز از یک تلاش پنهانی برای ایجاد یک روسیه بزرگ و تلاش بجا بجا سازی ویا گذاشتن یک غاره یا یک (گوه) بین امریکایی شمالی و اروپای غربی چیزی دیگری نیست از جا نب دیگر چنین طرح از نظر آنها ردیابی به پیش از جنگ سرد است و آن از ترس اینکه مبادا اروپا به نیروی سوم مستقل از هر دو ابر قدرت به یک ابر قدرت کوچک بین دو ابر قدرت بزرگ تبدیل نشود ( آنچه که در طرح **ویلی برانت** نخست وزیر المان تحت عنوان پالیسی شرقی و ابتکارات دیگر پیشکش شده بود) و روابط خود را با ابر قدرت دومی نزد یک نسا زد.

واکنش غرب به ارتباط فروپاشی روسیه خوش آیند و پیروزمندانه بود و حلقات سیاسی غرب این فروپاشی روسیه را بعنوان یک سیگنال (پایان تاریخ) و پیروزی نهایی دموکراسی سرمایه داری غربی پنداشتند. و مدعی شدند که این فروپاشی به روسیه این آموزش را داد که آن کشور حالت همسان دوبا ره اش را که به پیش از جنگ اول جهانی به حیث یک کشور از مستعمره اقتصادی واقعی غرب بود بدست آورد- بادر نظر داشت همین دلیل پیمان ناتو آغاز به وسعت حضور خود در نقض اطمینان کامل که به گرباچف مبنی بر وحدت مجدد المان داده بود و آن اینکه بعد از وحدت المان و دریافت عضویت المان در پیمان ناتو که از نظر تاریخی یک امتیاز قابل ملاحظه بود نیروهای و اعضای **ناتو** هرگز یک انچ بطرف شرق اروپا بحرکت و جلو نخواهد افتاد سر با زردند و به تعهدات خود وفا نکردند . موضوع وسعت بخشیدن ناتو ویا فراتر رفتن از المان شرق را با گرباچف در میان نگذاشتند حتی که بطور خصوصی نیز موضوع را با او به بحث نگرفتند. که این خود خلاف اخلاق دیپلوماسی میباشد .

ناتو به زودی بحرکت افتاد وپا را فراتر از المان شرق گذاشت و حضور خود را به مرزهای روسیه رساند - و در لایحه وظایف و ماموریت خود تحت عنوان حفاظت از «زیر ساخت های حیاتی» از سیستم «انرژی جهانی» - خطوط دریایی و خطوط لوله

و در صورت نیاز به اجرای عملیات های ضروری تغییرات چشمگیر را بوجود آورد . علاوه به تغییرات فوق تحت یک نسخه بسیار مهم از آموزه غربی و اکنون با اعلام یک دکترین بسا وسیع دیگر تحت نام (مسولیت حفاظت) که به شدت مغایر نسخه ای رسمی ملل متحد میباشد دست زده و اکنون معلوم شده که **نا تو** به عنوان یک نیروی مداخله گر در تحت فرمان ایالات متحده امریکا ایفای وظیفه مینماید که بر همگان همچو آفتاب روشن است .

ملاحظات و نگرانی خاص روسیه در ارتباط به گسترش **نا تو** اعطای عضویت این پیمان به اوکراین میباشد چنانچه این برنامه در نشست ماه اپریل سال (2008) بخارست مطرح و اشکاراً بیان شد و در آن هنگام به گرجستان و اوکراین وعده سپرده شد که این دو کشور عنقریب عضویت دایمی «**نا تو**» را بدست خواهند آورد جمله بندی ها کاملاً روشن و بیادون ابهام اینطور بود : **نا تو** از ارزوی پیوستن جورجیا و اوکراین به پیمان اروپایی اقیانوس اطلس استقبال بعمل می آورد و به آنها تعهد می سپارد که به آنها عضویت دایمی این پیمان داده میشود - با موفقیت «**انقلاب نارنجی**» نامزدهای طرفدار غرب در اوکراین در سال (2004) نماینده وزارت خارجه ایالات متحده امریکا آقای دانیل فراید (Daniel Fried) با عجله و تاکید پیشتیبانی خود را برای تامین خواسته های **نا تو** مبنی بر پیذیریش اوکراین در پیمان **نا تو** اعلام نمود آنچنانیکه ویکی لیکس این موضوع را گذارش داد .

نگرانیهای روسیه میتواند به راحتی قابل درک و فهم باشد چنانچه این نگرانی توسط پژوهشگر روابط بین المللی در مجله پیشبرد سیاست حاکمه دولت ایالات متحده امریکا در امور خارجه آقای **جان میشا میمر (John Measheimer)** این چنین توضیح داده شده است او مینوسید : ریشه عمودی این بحران کنونی (پیرامون اوکراین) گسترش **نا تو** و تعهد و اشنگتن مبنی بر خارج ساختن اوکراین از مدار مسکو و ادغام اوکراین به غرب میباشد که این عمل خود از نظر پوتین تهدید مستقیم به منافع اصلی روسیه شمرده میشود . آقای **جان میشا میمر** می پرسد که او را (ملامت) میداند «**واشنگتن** ممکن است که موضع و موقف مسکورا دوست نداشته باشد اما منطق این دوست نداشتن خود را که در عقب آن چه نهفته است باید روشن سازد » . که نباید بیش از حد دشوار باشد ولی روی هم رفته امروز هرکس میداند که ایالات متحده امریکا تحمل آنرا ندارد که قدرت های بزرگ دیگر نیروهای نظامی خود را در هر نقطه ای در نیم کره غربی مستقر سازد . قابل تذکر است که موضع و موقف ایالات متحده امریکا آنقدر نیرومند و قوی است که این دولت اصلاً آنچه را که رسماً در سال «**1823**» بنام (تمرد موفق) از دکترین مانرو **ژ** این دکترین سیاسی دکترین امریکایی بود که در دوم دسمبر سال «**1823**» توسط **جمیز مونرو «James Monroe»** رییس جمهور وقت ایالات متحده امریکا اعلام شد

- این دکترین مخالف استعمار یا دخالت قدرت های اروپایی در کشورهای تازه به استقلال رسیده قاره آمریکا بود . و دولت امریکا تصمیم گرفت که از دخالت در جنگ های بین قدرت های اروپایی و مستعمرات آنها خودداری و وقوع جنگ با فعالیت استعماری در قاره آمریکا را بعنوان حرکت خصمانه تلقی کند . { **دکترینی (که تا هنوز پیاده نشده است)** نامیده اند تحمل نمی نمایند و یا آنرا اصلاً نمی پذیرد که از کنترل نیم کره غربی صرف نظر نماید و یک کشور کوچک که متحمل به انجام چنین « تمرد موفق » و در روی زمین معروض به وحشت و تحریم خرد کننده قرار گرفت کوبا است و آنچه که ما نیاز به پرسش نداریم آنست که واکنش ایالات متحده آمریکا در پیوستن کشورهای امریکای لاتین و از جمله کانادا و مکزیک به پیمان « وارسا » چه بوده اینقدر میتوان ابراز نظر کرد که در این راستا سازمان سیاه (سی آی ای) با زبان بس تعصب آمیز به ارتباط این موضوع از خود واکنش نشان داد و به اختتام این موضوع با تعصب همه جانبه هدف اش را افاده نمود .

همانطور که در مورد چین لازم نبود و یا لازم دیده نه میشد بیشتر کنجکاوی نمود آن یکی هم نباید به اقدامات و انگیزه پوتین به ارتباط درک منطق نهفته در عقب موضوع آنچه که برای پوتین قابل اندیشه است احترام مبذول نداشت و یا نه که به درک اهمیت فهم این منطق در برابر آن از خود کینه و نفرتین صا در نمود هما نظور که در برابر چین یک معضله بزرگ پر مخاطره در پیشرواست رسیدن به معنی واقعی کلمه مساله زنده ماندن است .

**چالش امروز: جهان اسلام :** اجازه دهید که به منطقه ویا حوزه سوم عمده (تأحدی زیاد) نگرانی کننده جهان اسلام و یا صحنه جنگ جهانی علیه تروریسم (Global war on Terror) عطف توجه نمایم - جنگی را که جورج دبلیو بوش در سال (2001) بعد از رخداد حمله تروریستی (9/11) علیه تروریسم اعلام کرد و این اعلامیه را با هر چه تاکید بیشتر مجدداً اعلام نمود- نباید فراموش کرد که این جنگ جهانی علیه تروریسم راریس جمهور « رونالد ریگن » زمانیکه زمام امور را بدست گرفت جنگ جهانی علیه تروریسم را با الفاظی تب آلود به ضد مخالفان فاسد و طاعونی آنطوریکه رونالد ریگن آنرا به تعریف میگرفت ( کلمات شولتر وزیر امور خارجه ریگن ) اعلام نموده بود که بدون سروصدا از تاریخ و از اجندای کار آن دولت حذف شد ولی دیری نگذشت که این جنگ به سرعت به یک جنگ مرگبار و مخرب تروریستی دامنه ای شوم خود را در امریکای مرکزی - جنوب افریقا - و شرق میانه با بازتاب های تیره و تار تا همین امروز پهن ساخته است حتی تا جایکه دادگاه جهانی زیدخل بودن ایالات متحده امریکارا در ظهور این مخربین مفسد فی الارض محکوم ( که واشنگتن این حکم و ادعای دادگاه جهانی را رد نموده ) نموده است لذا بهر صورت آنچه که قابل تذکر است

اینست که داستان مناسب برای تاریخ پس از آن از بین رفته است .  
موفقیت این نسخه ای « **بوش و اوپاما** » از جنگ جهانی علیه تروریسم به آسانی شده میتوانست که در بازرسی مستقیم ارزیابی شود ، هنگامیکه که جنگ آغاز شد- نشانه گیری و یا اهداف تروریستی محضاً به گوشه ای کوچکی از قبیله ای افغانستان محدود می شد و چنین پنداشه می شد که اینها توسط افغان ها با وجودیکه خوش آنها نمی آمد و یا از آنها نفرت داشتند ولی به نسبت رسوم و مهمان نوازی که یکی از خصیصه ای پذیرفته شده ای افغانها میباشد « اسامه بن لادن » راهمان دهقانان فقیر و بینوا افغانستان در بدل مبلغ (25) میلیون دالر که از طرف ایالات متحده امریکا بخاطر استرداد بن لادن بشکل انعام پرداخته میشد رد کردند و «بن لادن» را به امریکا نه سپردند که این خود باعث سرگیچی و دستپاچگی ایالات متحده امریکا گردید .

باید به خاطر داشت که در اینجا دلایل و گزینه های خوب و بهتر و قابل باور وجود داشت که باید از آن گزینه ها استفاده میشد یکی از این گزینه ها اقدامات و اجراءات پولیسی و یا مذاکرات مستقیم و جدی دیپلماتیکی به ارتباط دستگیری اشخاص مظنون که مرتکب جنایات و رخداد (9/11) شده بودند توسط ماهران امریکایی باید با طالبان سروصورت میگرفت- و عاملین قضیه دستگیر و بعد از شناسایی محاکمه و برای آنها حکم و قرار صادر می شد ، ولی چنین گزینه به روی میز گذاشته شد و در عوض آن راه جنگ و خشونت برگزیده شد و آنهم نه به خاطر سرنگونی طالبان ( آنچنانیکه بعداً روشن شد ) بلکه بخاطر تحقیر و کم بها دادن پیشنهاد طالبان مبنی بر استرداد احتمالی «بن لادن» اما از اینکه این پیشنهاد طالبان تاچه اندازه جدی بود ما آن را نمیدانیم تا جایکه امکان کاوش آن همچندان چندان سرگرم کننده هم نبود یا شاید که ایالات متحده امریکا در تلاش آن بود تا زور بازوی شماره یک خود را نشان دهد و در پرتو آن هر کس و هر قدرت را در جهان بترساند اما از اینکه بالای مردم افغانستان چه خواهد آمد و یا این مردم فقیر به چه دردها و رنج ها مبتلا خواهند شو و یا زندگی و حیات خود را از دست خواهند داد برای امریکایی ها هرگز مهم نبود .

این قضاوت «عبدالحق» یک رهبر قابل احترام ضد طالبان و یکی از زمره بسا مخالفین بود که بمباران امریکارا در ماه اکتوبر سال (2001) بعنوان «شکست بزرگ» تلاش های امریکا مبنی به سرنگونی طالبان آنچه را که در نظر گرفته بودند یاد که امریکایی ها نتوانستند به هدف خود نایل آیند - قضاوت و یا نتیجه گیری «عبدالحق» توسط ریچارد کلارک (Richard Clarke) ریس گروه امنیت مبارزه با تروریسم مورد تایید قرار گرفت آنطوریکه او در قصر سفید در دوران زمامداری بوش وقتی که طرح حمله بر افغانستان به بحث گذاشته شد کلارک در این نشست به هم اشتراک کنندگان یاد آور شد که این حمله و تهاجم مخالف تام قوانین و میثاق های بین المللی میباشد یعنی قوانین نافذ ای بین

المللی را نقض میکند - در این هنگام رییس جمهور «بوش» در اطاق تنگ و کوچک کنفرانس به آواز بلند قریباً دزد و گفت من اهمیتی نمیدهم که وکلا و حقوق دانان بین المللی چه میگویند؟ ما میرویم تا چند الاغ (مرکب) را از پا در آوریم! قابل تذکر است که این تهاجم از طرف اکثر سازمانهای بزرگ بین المللی کمک رسانی به افغانستان رد شد و هشدار دادند که در اثر این تهاجم میلیون ها نفر در افغانستان شاید به فقر و تنگدستی و گرسنگی و بسا عواقب ناگوار و وحشتناک مبتلا خواهند شد و به هزار ها انسان حیات خود را از دست خواهند داد. و در نتیجه سالهای فقر و تنگدستی برای افغانستان نیاز به بررسی سختی خواهد داشت.

هدف بعدی این جنگ طلبان امریکایی پتک زنی در جنگ عراق بود یعنی حمله و تهاجم بدون موجودیت کدام برهان و بهانه و مدرک معتبر و موجهه - جنگ توام با جرم و جنایت عمده از قرن بیست و یکم که منجر به مرگ صدها هزار نفر از مردم در یک کشور و در یک جامعه ای متمدن بشری توسط تحریم امریکای ها و انگلیسی ها گردید و کشور ویران و بخاک یکسان شد تا آنجائیکه دو دیپلمات برجسته ای بین المللی این جنگ را بنام «جنگ نسل کشی» یاد نمودند و با در نظر داشت همین دلیل از وظایف محوله خود استعفا نمودند - نباید فراموش کرد که این حمله و تجاوز بالای عراق زمینه فرار و مهاجرت میلیون ها انسان آن سرزمین را مساعد ساخت - کشور وسیعاً تخریب شد و به خصومت های ایتنیک و قومی دامن زده شد که همین اکنون این منطقه و این کشور متمدن به پاره های چندی تقسیم شده است. این یک واقیعت شگفت آور در مورد فرهنگ فکری و اخلاقی ما که در محافل آگاه و روشنفکری میتوان آنرا بنام بی مزه گی و ناخوش آیند برای (آزادی عراق) نام برد.

پنتاگون و وزارت دفاع بریتانیا در یک نظر سنجی که انجام دادند چنین دریافتند که تنها (3) فیصد از عراقی ها نقش امنیتی ایالات متحده امریکا را در عراق مشروع دانستند و کمتر از یک فیصد مردم معتقد به این بودند که ائتلاف (ایالات متحده امریکا و بریتانیا) نیروهای خوبی برای امنیت خودشان بودند و (80) فیصد دیگر مردم مخالف حضور نیروهای ائتلاف در عراق و اکثر مردم از حمله بر نیروهای ائتلاف حمایت و پشتیبانی خود را نشان دادند - چونکه افغانستان فراتر از امکان رای گیری قابل اعتماد نا بود و تخریب شده بود اما نشانه های به نظر میخورد که چیزی مشابه به موجودیت آن دلالت میکرد بهر حال ایالات متحده امریکا در عراق شکست فاحش خورد و تمام اهداف رسمی جنگ را از دست داد و خروج نیروهای او محضاً در تحت تاثیر فتح و ظفر ایران صورت گرفت.

برای بکارگیری ویا بکار انداختن این پتک جنگ و ستیز جای دیگری نیز در اختیار این جنگ طلبان قرار داشت و آن بخصوص لیبیا بود جا یکه در آنجا سه قدرت امپریالیستی

سنتی اعم از انگلیس و فرانسه و ایالات متحده امریکا دست با دست هم داده قطعنامه شماره (1973) شورای امنیت را نقض نموده لیبیا را برای فعالیت های هوایی شورشیان خود مبدل ساختند و با این کار و عمل خود راه هرگونه مذاکرات صلح را مسدود کردند و به تشدید افزایش تلفات پرداختند (حسب فرموده دانشمند علوم سیاسی الان کوپرمن «Alan Kuperman» حد اقل ده عامل مسببه ) لیبیا را بواسطه فعالیت های خراب کارانه ای شبیه نظامیان به خرابه ها تبدیل نمودند و با به کار افتیدن ماشین جنگی و یا ظهور جنگجویان گروه داعش ترور و اختناق را در آن کشور هرچه بیشتر گسترش دادند و پیشنهاد کاملاً معقول اتحادیه افریقا و دراصل پیشنهاد معمرالقذافی را این امپریالیست های سنتی نا دیده گرفتند و به فرار گفته ای کارشناس افریقایی آقای الیکس دی وال ( Alex de wall ) که در مصاحبه مطبوعاتی خود بیان داشت گفت که این جنگ طلبان زمینه ای جریان عظیم از سلاحها و نیروهای جهادی تروریستی و خشونت بار و متعصب را از غرب افریقا (در حال حاضر قهرمان برای قتل های تروریستی) به سوریه مساعد ساختند و با حمله و تهاجم ناتو بر قلمرو لیبیا همچنین سیل مهاجرین را از افریقا بسوی اروپا گسترش دادند .

با این حال پیروزی دیگری از «مداخله بشر دوستانه» و یک سابقه طولانی و اغلب رنگ پریده نشان میدهد و آنهم نه بطور غیر معمول رفتن به ریشه ای مدرن آن چهار قرن پیش است .

**نوام چامسکی** استاد بازنشسته دیپارتمنت زبان شناسی و فلسفه در انستیتوت تکنالوژی ماساچوست است که تام دسپیچ (TomDispatch) بطور منظم از میان کتاب اخیر او ( هژمونی یا بقای دولت های ناکام ) برگزیده ها و مطالب و محتوای آن عمده ای آنرا بصورت فشرده به نشر میرساند که این مقاله نیز در دوبخش جداگانه از کتاب جدید او تحت عنوان (که بر جهان حکومت میکند) برگزیده شده که این مقاله اولیه آن برای خواندن شما تقدیم است .

با تقدیم سلام -----

قسمت دوم این نوشته در مقاله دیگر در آینده ای نه چندان دور

2016-5-17